

روایتگر رنج‌های مصر

نگاهی به زندگی و آثار صنع‌الله ابراهیم، نویسنده تأثیرگذار مصری که هفته پیش درگذشت



فضای سیاسی مصر در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، آکنده از امواج ایدئولوژی‌های چپ و ناسیونالیسم عربی بود. مارکسیسم، به‌ویژه در میان روشنفکران، دانشجویان و بخش‌هایی از طبقه کارگر، نفوذ قابل‌توجهی داشت. این گرایشات، خواهان عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه‌تر ثروت، استقلال کامل از قدرت‌های استعماری (به‌ویژه بریتانیا) و گاه وحدت عربی تحت لواء سوسیالیسم بودند. احزاب و گروه‌های چپ گوناگونی، از کمونیست‌های رسمی تا گروه‌های مارکسیست-لنینیست کوچک‌تر، فعال بودند؛ هرچند اغلب در معرض سرکوب قرار می‌گرفتند. جمال عبدالناصر با وجود رویکرد ناسیونالیستی و سوسیالیستی خود (موسوم به «ناصریسم») و انجام اصلاحات مهمی مانند ملی‌سازی کانال سوئز و صنایع بزرگ، فضای چندان‌ی برای فعالیت مستقل احزاب چپ به‌خصوص مارکسیست‌ها قائل نبود. ناصر با کمونیست‌های مصری به‌دیده رقیب و حتی دشمن می‌نگریست که می‌توانستند پایگاه مردمی او را تهدید کنند.

وقتی «ابراهیم» آمد

با مرگ ناصر در ۱۹۷۰ و روی کار آمدن انور سادات، سیاست‌ها به‌طور چشمگیری تغییر کرد. سادات، با سیاست «افتتاح» (ده‌های باز) اقتصادی، گرایش به غرب (به‌ویژه آمریکا) و در نهایت، اعتقاد پیمان صلح «کمپ دیوید» با اسرائیل

در ۱۹۷۹، مسیری کاملاً مغایر با ناسیونالیسم عربی ناصر در پیش گرفت. این تغییر مسیر، همراه با آزادسازی اقتصادی به افزایش نابرابری و فساد دامن زد و بار دیگر چپ‌ها را به صف مخالفان دولت کشاند. سادات اگرچه در ابتدا فضای نسبتاً بازتری ایجاد و برخی زندانیان سیاسی (از جمله مارکسیست‌ها) را آزاد کرد، اما به‌سرعت در برابر انتقادات و اعتراضات رویه سرکوبگرانه شدیدتری در پیش گرفت. او احزاب چپ را تحمل نمی‌کرد و مخالفانش را به‌عنوان «مراکز قدرت فاسد» یا اخلال‌گران نظم عمومی سرکوب می‌کرد. حسنی مبارک که پس از انور سادات در ۱۹۸۱ به قدرت رسید، سیاست «ثبات» را در پیش گرفت که در عمل به‌معنای تداوم حکومت اضطرابی، محدودیت شدید آزادی‌های سیاسی و مدنی و سرکوب سیستماتیک هرگونه مخالفتی اعم از چپ‌ها، لیبرال‌ها و حتی اسلام‌گراها بود. فضای خفقان‌آور دوران مبارک، فعالیت‌های احزاب چپ مارکسیست را عملاً ناممکن ساخت و بسیاری از روشنفکران چپ‌را یا به حاشیه‌رانده شدند یا به شکلی زیرزمینی و محتاطانه فعالیت می‌کردند.

در میان این گرداب سیاسی، صنع‌الله ابراهیم جوان به‌عنوان یک دانشجوی حقوق با گرایشات چپ مارکسیستی، در اواخر دهه ۱۹۵۰ فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. او مانند بسیاری از همفکرانش به‌خاطر مخالفت با رژیم و فعالیت‌های سیاسی‌اش، هدف دستگاه امنیتی ناصر قرار گرفت. در سال ۱۹۵۹ دستگیر شد و پنج سال طولانی و طاقت‌فرسا (از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴) را در زندان‌های مخوف مصر گذراند. این تجربه عمیقاً بر جهان‌بینی و ادبیات او تأثیر گذاشت. نخستین رمان او، «بَیْکَ الرَّايْحَة» (آن رایحه یا آن بو)، که توصیف وضعیت مردی تازه از زندان آزادشده و تلاش او برای بازسازی زندگی و جایگاهش در محیطی خصومت‌آمیز و پر از شک و سوءظن

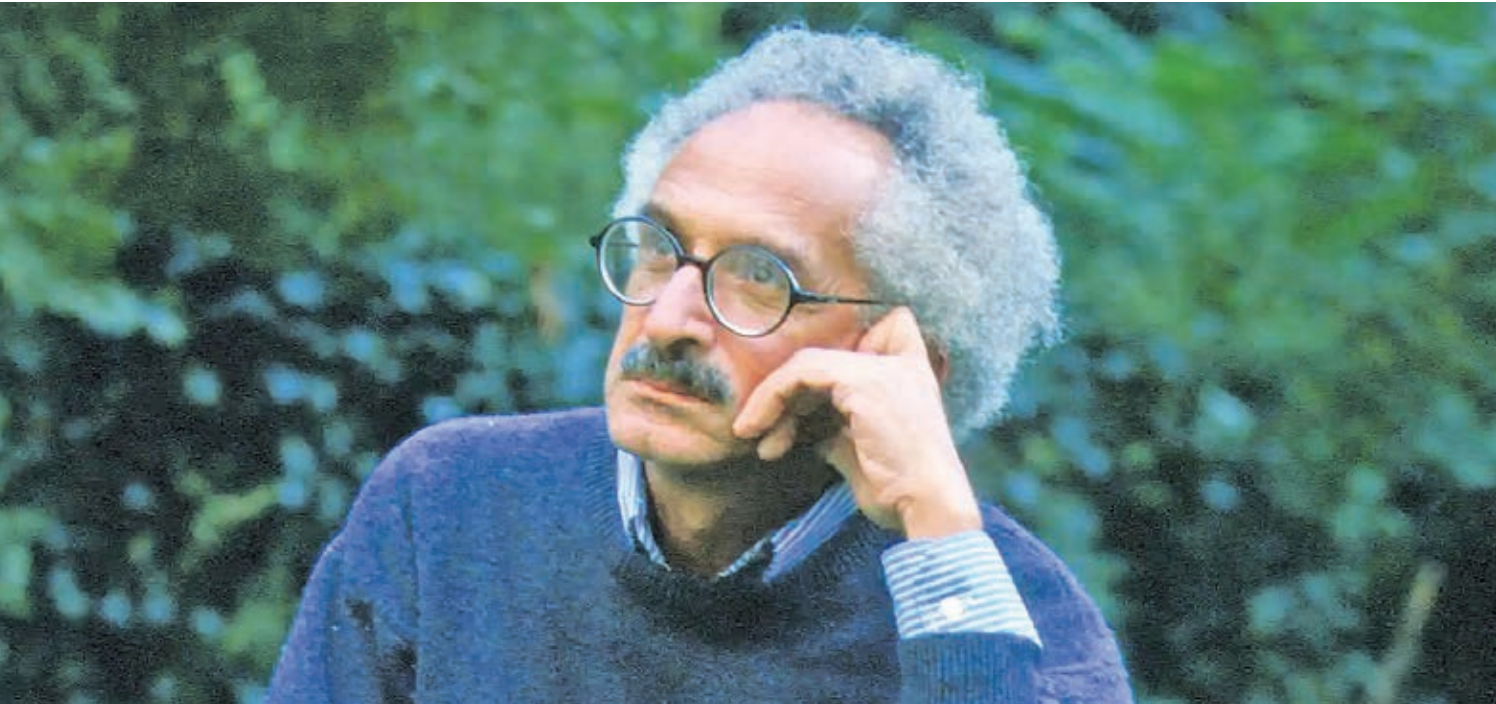
است، مستقیماً برآمده از همین تجربه زیسته در زندان و پیامدهای آن بود. جالب و گویای فضای سانسور و سرکوب آن دوره این است که این رمان که در دوران حکومت خود جمال عبدالناصر نوشته شده بود، در مصر توقیف شد. این اثر مهم که پایه‌های سبک واقع‌گرایانه تلخ و طنزآنانه «ابراهیم» را بنا نهاد، نخستین بار در بیروت، خارج از محدوده سانسور مصر در سال ۱۹۶۶ منتشر شد و توجه جامعه ادبی عرب را به این صدای جدید و جسور جلب کرد.

زیست و مبارزه با نوشتن

صنع‌الله ابراهیم را می‌توان در سنت رئالیسم اجتماعی قرار داد، سنی که ریشه‌های قدرتمندی در ادبیات رئالیسم سوسیالیستی شوروی داشت. رئالیسم سوسیالیست که به‌عنوان سبک ادبی رسمی اتحاد جماهیر شوروی ترویج می‌شد، بر «وظیفه هنر در خدمت به آرمان‌های انقلابی و ساختمان جامعه سوسیالیستی» تأکید داشت. نویسندگان شاخصی چون ماکسیم گورکی (با آثاری مانند «مادر» و «در اعماق جامعه» که زندگی فلاکت‌بار طبقه کارگر را تصویر می‌کرد)، میخائیل شولوخوف (خالق «دن آزار» که زندگی قزاق‌ها را در بستر انقلاب و جنگ داخلی روایت می‌کرد) و الکساندر فادیه (با رمان «شکست» درباره پارتیزان‌های ضدتزاری)، از چهره‌های برجسته این مکتب بودند. محور اصلی آثار آنها نقد ساختارهای ظالمانه تزاری، تصویر فقر و استثمار طبقات فرودست و ارغ‌نهادن به مبارزه و امید به آینده‌ای بهتر بود. ابراهیم گرچه هرگز مبلغ ایدئولوژی خاصی به‌سبک رئالیسم سوسیالیست رسمی نبود و فضای سیاسی مصر بسیار متفاوت از روسیه بود، اما همدلی عمیق با محرومان و نقد بی‌امان ساختارهای قدرت، فساد و بی‌عدالتی، قلب تپنده آثارش را تشکیل می‌داد. او مانند آن پیشگامان روس، روایتگر

رنج‌های ملموس مردم کوچه و بازار مصر بود. سبک روایی ابراهیم ویژگی‌های منحصر به‌فردی داشت که او را به‌عنوان یک استاد مسلم رمان عربی تثبیت کرد. او تسلط شگرفی در ساختن جملات فشرده‌ای داشت که بار معنایی چندلایه را حمل می‌کردند. هر جمله، هر پاراگراف، با دقت مهندسی می‌شد تا حداکثر تأثیر را با حداقل کلمات بگذارد، سبکی که گاه به مینیمالیسم نزدیک می‌شد. این فشردگی، نه‌از فقر تخیل که از غنای نگاه و تمرکز بر جوهر ماجرا نشأت می‌گرفت. یکی از تکنیک‌های نوآورانه و تأثیرگذار او، استفاده خلاقانه از اسناد واقعی در بافت رمان بود. این اسناد را نه صرفاً برای پس‌زمینه تاریخی، که به‌عنوان ابزاری قدرتمند برای روایت و نقد به‌کار می‌برد. شاخص‌ترین نمونه، رمان «اللجنة» (کمیته - ۱۹۸۱) است که در آن، صفحاتی از روزنامه‌های رسمی دولتی مصر، بدون کم‌وکاست و بدون تفسیر مستقیم نویسنده، در دل روایت گنجانده می‌شوند.

طنز سیاه عنصر حیاتی دیگر در سلاح‌خانه ادبی ابراهیم بود. او نه با فریاد که با لیخندی تلخ و نیشدار به مصائب و پوچی‌های جامعه مصر می‌نگریست. این ترکیب نگاه واقع‌گرایانه تیزبین و تلخ با سبک مینیمالیستی پربار و طنز سیاه کوبنده، باعث شد او را «ضمیر بیدار ادبیات مصر» و «استاد روایت رنج‌های معاصر عربی» بنامند. دغدغه محوری او همیشه نقد اجتماعی بی‌پروا، پرداختن به فقر و محرومیت، افشای استبداد سیاسی و واگوی تاریخ معاصر پرتلاطم مصر بود. آن پنج سال تجربه زندان در جوانی به‌دلیل فعالیت‌های چپ‌گرایانه، نه‌تنها روحیه‌اش را نشکست که پایگاه فکری و عاطفی او را عمیقاً در کنار مردم و به‌ویژه قربانیان ستم و فقر، قرار داد و نگاه واقع‌گرایانه بی‌رحم و همدلانه‌اش را شکل بخشید.



رمان کمیته صنع‌الله ابراهیم، روایت گرفتاری انسان در شبکه نامرئی قدرت است

دروغین رسانه‌ای قرار می‌دهد که مدعی‌اند کارگران امکانات رفاهی مطلوبی دارند. آثار صنع‌الله ابراهیم درهم‌تنیده با زندگی شخصی او و نیز تاریخ سیاسی مصر هستند. او یکی از نویسندگان معترض جهان عرب است و مدتی هم، بین سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۴، در دوره زمامداری جمال عبدالناصر، به‌دلیل افکار چپ‌گرایانه و فعالیت در احزاب کمونیستی، زندانی بود. داستان کتاب «کمیته» چنانکه در مقدمه احسان موسوی خلخالی بر ترجمه فارسی این رمان اشاره شده، بی‌ارتباط با رویدادهای سیاسی مصر در دوران انور سادات و تأثیر این رویدادها بر جامعه و اقتصاد مصر در آن دوران هم نیست و صنع‌الله ابراهیم در این رمان، به‌شیوه‌ای کنایی و طنزآمیز، تصویری از آن دوران به دست می‌دهد. سال ۱۹۷۰ با درگذشت جمال عبدالناصر، محمد انور سادات عملیات گسترده‌ای را برای تقویت ارتش مصر آغاز کرد و در سال ۱۹۷۳ با یاری ارتش سوریه به رژیم اسرائیل حمله کرد و در جنگی که رمان با اکثر نام گرفت، شکست سختی به این رژیم وارد کرد. در این فضای سرشار از حماسه و شورش، سادات، که پیشتر سیاست عبدالناصر در کمک‌گرفتن از اتحاد جماهیر شوروی را تعدیل و روابط دوستانه‌ای با ایالات متحده آغاز کرده بود، ۱۹ نوامبر ۱۹۷۷ در سخنرانی افتتاحیه مجلس نمایندگان مصر، اعلام کرد آماده دوستی با اسرائیل و در صورت لزوم، سخنرانی در کتیب (پارلمان) اسرائیل است. در پی آن، به دعوت رسمی مقامات رژیم اسرائیل، در



کمیته

- نویسنده: صنع‌الله ابراهیم
- مترجم: احسان موسوی خلخالی
- انتشارات: نشر برج
- تعداد صفحه: ۱۶۸ صفحه
- قیمت: ۷۰ هزار تومان

جای درست تاریخ

پدیده رد جوایز ادبی، به‌ویژه جوایز معتبر و پراوازه، در تاریخ ادبیات جهان سابقه‌ای طولانی و اغلب پیچیده دارد. این اقدام معمولاً نه از روی تکبر که بیانیه‌ای سیاسی، اخلاقی یا هنری است. ژان پل سارتر، فیلسوف و نویسنده فرانسوی مشهورترین نمونه است که در سال ۱۹۶۴ جایزه نوبل ادبیات را رد کرد. بوریس پاسترناک، شاعر و نویسنده روس ابتدا در سال ۱۹۵۸ نوبل ادبیات را پذیرفت، اما تحت فشار شدید و تهدید حکومت شوروی (که انتشار رمان ممنوعه‌اش «دکتر ژبواگو» در غرب را خیانت می‌دانست)، مجبور به رد آن شد. جورج برنارد شاو، نمایشنامه‌نویس ایرلندی نیز از پذیرش جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۲۵ خودداری کرد؛ صنع‌الله ابراهیم هم که عمری را وقف روایت بی‌پرده و بی‌کم‌وکاست رنج‌ها و حقایق تلخ جامعه مصر کرده بود، خود را با دو تصمیم متفاوت در مورد جوایز ادبی، بار دیگر در کانون توجه قرار داد. او در سال ۲۰۰۲، جایزه «ششت قاهره برای خلاقیت روایی عربی» را به‌طور علنی و قاطعانه رد کرد. دلایل یک اعتراض سیاسی صریح و شجاعانه به سیاست‌های دولت وقت مصر تحت ریاست جمهوری حسنی مبارک بود، اما در تقابلی معنادار، در ۴ فوریه ۲۰۲۵، ابراهیم جایزه دیگری را پذیرفت: «جایزه مردم» (جائزة للناس). این جایزه به از جانب دولت، که توسط نهادهای مستقل و مردمی اهدا می‌شد. این جایزه، اعتباری بود که مستقیماً از دل جامعه مدنی، نهادهای فرهنگی مستقل و افرادی برخاسته بود که عمیقاً به ارزش کار و مقاومت داشتند. پذیرش این جایزه، تأیید مسیر زندگی حرفه‌ای و اخلاقی ابراهیم بود. این دو تصمیم متضاد در مورد جوایز، تصویری کامل از نویسنده‌ای ارائه می‌دهد که هرگز حاضر به مصالحه با قدرت فاسد نبود، اما همواره پذیرای تقدیر و عشق مردمی بود که برایشان نوشته بود و در کنارشان ایستاده بود. این تفاوت، تمایز بنیادین بین تأیید رسمی ریاکارانه و قدردانی مردمی صادقانه را به‌روشنی ترسیم می‌کند.

وقتی «ابراهیم» رفت

درگذشت صنع‌الله ابراهیم در سال ۲۰۲۵ در سن ۸۸ سالگی، تنها به‌معنای فقدان یک پیشگام بزرگ رمان‌نویسی عربی نبود. این انتقال،

نویسندگان را بازداشت کرد.

با این‌حال کتاب «کمیته» را بدون در نظر داشتن پس‌زمینه سیاسی مشخص آن و مستقل از این پس‌زمینه نیز می‌توان درک کرد چرا که این رمان، علاوه بر نقد دولت و جامعه مصر، تصویری از کشمکش انسان با قدرت و گرفتاری آدمی در شبکه نامرئی اقتداری مرموز را ارائه می‌دهد.

کمدی سیاه قدرت

صنع‌الله ابراهیم در «کمیته» ماجرای مردی را روایت می‌کند که می‌خواهد کاری انجام دهد اما در میان چرخ‌دنده‌های یک نهاد مخوف و در عین حال مضحک، که تجسمی از گروتسک است، له و لورده می‌شود. این نهاد، که «کمیته» نام دارد و دارای سازوکاری مبهم است و اعضای آن هم آدم‌هایی غریب هستند، تجسم قدرتی خودکامه است که بر همه رفتارهای ریز و درشت افراد تحت سلطتش نظارت و کنترل دارد. آنچه در داستان درباره کمیته مطرح می‌شود، هاله‌ای از ابهام و غرابت‌گردان می‌سازد. دست‌کم در بخش اول معلوم می‌شود کمیته یک نهاد بی‌گانه است. ریاضت عربی نیست، که دقتی در مصر دارد و سالی که در آن با افراد ملاقات می‌کند، حالتی محرمانه و غیررسمی دارد و دستگاه‌ها و امکاناتی که باعث می‌شود همه چیز را بداند. از این ویژگی‌ها می‌شود فهمید که این کمیته قدرت بسیار و نیز کارکرد امنیتی دارد. نقش را در آن دارند و دیدگان هم با سکوت خود به آن تن داده‌اند. سرانجام به این نتیجه می‌رسد که درخشان‌ترین چهره معاصر عرب مردی است که در رمان «دکتر» نامیده می‌شود. دکتر، شخصیتی است که در پشت پرده بسیاری از زد و بندهای سیاسی و اقتصادی حضور دارد؛ یک شخصیت مافیایی و قدرقدرت که نمود فساد مالی و چنین تحقیقی به کمیته، سرآغاز افتادن راوی در راه تأمین منافع خود است. «کمیته» یک کمدی سیاه درباره قدرت و خودگامگی، امپریالیسم، فساد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و جامعه‌ای است که همه چیز آن، در راه تأمین منافع خود، نابود شده و انسان‌ها در به‌سوی نومیدی و تباهی و انفعال و روزمرگی کشیده شده‌اند و تن داده‌اند به آنچه به آنها تحمیل شده است.

کتاب

۱۷



از دست دادن یک «جسم ادبی» زنده و مقاوم بود؛ جسمی که نویسنده‌اش با وجود تمام شکنندگی‌های فیزیکی، همواره بر پوچی و استبداد و فساد، با کلماتی استوار و بی‌امان شوریده بود. صنع‌الله ابراهیم، روایتگر بی‌بدیل تاریخ معاصر مصر، رنج‌های شخصی و جمعی‌اش را نه حتی زمانی که جسمش به تدریج تسلیم بیماری می‌شد، روح سرکش و خلاق او از تسلیم شدن سر باز زد. مسیر مبارزه او با بیماری پارکینسون از سال ۱۹۹۵ آغاز شد، زمانی که در حال نوشتن رمان نمادین «شرف» بود و لرزش دست چپش کار را سخت کرد. اما ابراهیم، همان‌گونه که در مقابل استبداد سیاسی کوتاه نیامده بود، در برابر این چالش جسمانی نیز تسلیم نشد. او در مصاحبه‌ای به‌یادماندنی گفت: «لرزش مانع نوشتنم نشد، بلکه ظلم را به طراحی‌هایی تبدیل کرد که بعدها مرا برای هنر تجسمی آماده کرد.» این جمله، نمادی درخشان از انعطاف خلاقانه و تبدیل محدودیت به فرصت توسط اوست. خط ناخوانای ناشی از لرزش، به نقطه شروعی برای کشف دنیای جدید هنرهای تجسمی تبدیل شد. پس از سال ۲۰۱۰، پیشرفت بیماری او را مجبور به استفاده از صندلی چرخ‌دار کرد. با این حال، ارتباط حیاتی‌اش با نسل جوان خانه‌اش در قاهره به‌رغم محدودیت‌های جسمانی‌اش، همچنان کانونی برای جلسات هفتگی با نویسندگان جوان، روشنفکران علاقه‌مندان به ادبیات بود. او با اشتیاق به حرف‌های جوانان گوش می‌داد، تجربیاتش را به‌اشتراک می‌گذاشت و فضایی امن برای تبادل افکار فراهم می‌کرد. این تمهید به نسل آینده، در وصیت‌نامه نهایی و عمیقاً نمادین او به اوج رسید. ابراهیم به‌صراحت وصیت کرد که «خانه‌اش به موزه تبدیل نشود.» او مخالف تبدیل زندگی شخصی‌اش به بنای یادبود و احتمالاً بی‌روح بود. در عوض، خواستار چیزی زنده، پویا و مفید برای جامعه شد: تبدیل خانه‌اش به «کتابخانه‌ای عمومی برای جوانان.» افزون بر این، تمام حقوق مادی آثارش را به «اتحادیه نویسندگان جوان مصر» وقف کرد.

آنها احتیاج پیدا خواهد کرد. البته هیچ‌کس درست نمی‌داند کمیته دقیقاً از کسانی که احضار می‌کند چه سؤالاتی می‌پرسد و از آنها چه انتظاری دارد و چگونه می‌توان تأیید کمیته را به دست آورد. دو نفری هم که با کمیته دیدار داشته‌اند و راوی آنها را می‌شناسد، در برابر پرس‌وجوهای او جواب درستی نداده‌اند؛ یکی شان خودش را زده به آن راه و چنین دیداری را از بیخ انکار کرده و دیگری هم پاسخ‌هایی کلی و مبهم داده است. راوی، دستپاچه و سردرگم، به دیدار کمیته می‌رود و به پرسش‌های آنها جواب می‌دهد. کمیته هم به او می‌گوید برود و منتظر بماند تا به او خبر بدهند. بعد از مدتی تلگرافی از کمیته به دست راوی می‌رسد. کمیته از راوی خواسته است که درباره درخشان‌ترین چهره معاصر عرب پژوهشی تحویل دهد. از بخش دوم به بعد، شاهد نقد نژادود جامعه هستیم؛ نقدی که می‌توان آن را به همه جوامع عربی تعمیم داد. راوی اول باید درباره اینکه درخشان‌ترین چهره معاصر عرب کیست، تصمیم بگیرد. او باید بفهمد چه کسی درخور داشتن چنین لقبی است و تحقیقات خود را در این باره آغاز کند. گزینه‌هایی که راوی برای انتخاب «درخشان‌ترین شخصیت عرب معاصر» بررسی می‌کند یک‌دی می‌کند و در نهایت آنچه برمی‌گزیند همگی با طعنه و انتقاد از «وضع جاری» همراه است؛ وضعیتی که دلالت و سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده، بیشترین نقش را در آن دارند و دیدگان هم با سکوت خود به آن تن داده‌اند. سرانجام به این نتیجه می‌رسد که درخشان‌ترین چهره معاصر عرب مردی است که در رمان «دکتر» نامیده می‌شود. دکتر، شخصیتی است که در پشت پرده بسیاری از زد و بندهای سیاسی و اقتصادی حضور دارد؛ یک شخصیت مافیایی و قدرقدرت که نمود فساد مالی و چنین تحقیقی به کمیته، سرآغاز افتادن راوی در راه تأمین منافع خود است. «کمیته» یک کمدی سیاه درباره قدرت و خودگامگی، امپریالیسم، فساد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و جامعه‌ای است که همه چیز آن، در راه تأمین منافع خود، نابود شده و انسان‌ها در به‌سوی نومیدی و تباهی و انفعال و روزمرگی کشیده شده‌اند و تن داده‌اند به آنچه به آنها تحمیل شده است.